

آخر مثل مادرت فاحشه می شوی

Photo: obey leesin/Bigstock.com

فریده موسوی

هر چی داری از من داری. اگر اجازه نمی‌دادم درس بخونی که الان این همه ادعا نداشتی. آخر هم می‌شی مثل مادر فاحشه‌ات. لیاقت نداری آن وقت احترام هم می‌خوای. و من که بارها و بارها از همسر، از مردی که سرم را با او روی یک بالشت می‌گذاشتم چنین حرف‌هایی می‌شنیدم از او نفرت پیدا می‌کردم و جرات نداشتم که حتی یک بار پاسخ او را بدهم.

سال‌ها من کلام تند و تحقیرآمیز او را تحمل کردم. فحش‌های بسیار رکیک، و هر بار مثل دستمالی می‌چاله می‌شدم. او عادت به قهرهای طولانی داشت و وقتی آشتی می‌کرد فقط خدا می‌داند که من با چه حالی با او همبستر می‌شدم. متعصب بود و همه غیرتش در حجاب سفت و سخت من خلاصه می‌شد ولی مقابل همه فحاشی می‌کرد و بهره‌ای از اخلاق نداشت.

بچه‌هایم افسرده بودند چرا که همین کلام را با آنها به کار می‌گرفت و امروز هر کدام به یک شکل بیمارند. من پس از سال‌ها توانستم از پيله خودم بیرون بیایم و زندگی کوچک و مستقل و آرامی تشکیل دهم ولی واقعیت این است که سالیان سال تحت شدیدترین خشونت کلامی و روانی بودم و فکر می‌کنم که واقعا چرا باید آن همه سال را با تحقیر زندگی می‌کردم. چرا باید سلامت روانی بچه‌هایم را فدای ضعف خودم می‌کردم در حالی که می‌توانستم خیلی زودتر به انسانیت خودم احترام بگذارم و از چنین زندگی خارج شوم.

صبور باش و حرف نزن

بدون شک خشونت کلامی که تبعات سنگین روانی برای قربانی در پی دارد چهره پنهان و حتی روی دیگر سکه خشونت خانگی است. رفتاری که اعتماد به نفس قربانی را هدف قرار می‌دهد و هویت، شرافت و غرور او را خدشه‌دار می‌کند. افرادی که از این شکل از خشونت علیه طرف مقابل استفاده می‌کنند کلمات رکیک و دشنام و روش‌هایی چون اتهام زدن و رفتار آمرانه و تحکم‌آمیز را به کار می‌گیرند. قهر می‌کنند و مدام بهانه می‌گیرند. فریاد می‌زنند و تهدید می‌کنند تا قربانی را مرعوب و تسلیم کنند.

مریم در گفت و گو با خانه امن می‌گوید: من در 15 سالگی ازدواج کردم. درس‌ام را رها کردم و مثلاً به خانه بخت رفتم. خانواده من مذهبی سنتی بود و خانه آرامی داشتیم ولی پس از ازدواج آن هم در آن سن کم انگار به جهنم پرت شدم. همسر من را به شدت محدود کرد تا جایی که حق نداشتم برای خرید نان از خانه بیرون بروم. حتی مسجد محل و جلسات قران را که خیلی علاقمند بودم قطع کرد و پدر و مادرم هم همیشه می‌گفتند صبور باش و حرف نزن تا ببینیم چه می‌شود. شاید به مرور بهتر شد. من شدم زندانی که اگر مراسم ختمی بود حق داشتم با خودش شرکت کنم.

کم کم احساس کردم زن بی‌لیاقتی و بی‌عرضه‌ای هستم. مغزم از کار افتاده بود و قیافه‌ام مثل جسد شده بود. اجازه نمی‌داد حتی توی خانه آرایش کنم و بچه‌هایم را به دکتر و مدرسه ببرم. گوشه‌گیر شده بودم و ساکت، جرات حرف زدن نداشتم. خانواده شوهرم هم ارزشی که باید را برایم قائل نبودند با اینکه آدم‌های بسیار خوبی بودند ولی من واقعا هیچ شده بودم. اگر اعتقادم به آخرت نبود خودم را می‌کشتم.

حالا داماد دارم و یک زن خسته و بی‌مصرف هستم. مادرم از دنیا رفت و من تنها پشت و پناه خود را از دست دادم. جالب این است که یک عمر هم شوهرم نشست و بلند شد به من گفت بی‌عرضه بی‌لیاقت. من امروز فقط مرگ را آرزو می‌کنم. ترجیح می‌دهم بمیرم.

اتهام زدن و ترس از آبرو

یکی از اشکال شایع خشونت کلامی اتهام زدن است. در جامعه‌ای مانند ایران که آبرو و حیثیت از عوامل مهم زندگی اجتماعی است، خشونت‌گر با اتهام‌های اخلاقی تلاش می‌کند اعتبار و احترام و آبروی قربانی را از میان ببرد. به خصوص در زمان اختلاف و یا دعوای خانوادگی فوری قربانی را به موارد اخلاقی متهم می‌کند تا او را خفه و منفعل کند. خانواده او را به باد چنین اتهاماتی می‌گیرد و یا استهزا می‌کند و قربانی از ترس آبرو تسلیم می‌شود.

چنین روش‌هایی قربانی را ناتوان و عاجز می‌کند و به حاشیه می‌راند و صدمات جبران‌ناپذیری به همه اعضا خانواده می‌زند در حالی که اگر زنان قربانی خشونت کلامی و روانی به دادگاه مراجعه کنند مقررات لازم برای حمایت از چنین قربانیانی وجود ندارد و همین فقدان حمایت‌های قانونی و نقشی که باید سیستم عدالت کیفری بازی کند و نمی‌کند موجب گسترش چنین خشونت‌هایی در خانواده و رواج و عادی سازی چنین رفتارهایی در جامعه می‌شود.

در واقع آنچه حلقه مفقوده حل پدیده خشونت در خانه و جامعه ماست استراتژی مسوولان دولتی و قضایی و قوه مقننه برای کاهش خشونت خانگی در ابعاد مختلف است که توجه سریع دولت مردان به آن ضرورت دارد. سیاست گذاری منطبق با واقعیات که بر پایه تحقیقات تبیین شده و از پشتیبانی قانونی لازم و ضمانت‌های اجرایی برخوردار باشد.

سعید دانشجوی روزنامه‌نگاری است و به تازگی ازدواج کرده‌است، او می‌گوید همسرش مرتب او را به طلاق و اجرای مهریه و حتی خودکشی تهدید می‌کند. آنها به روانشناس مراجعه کرده‌اند و روانشناس به همسرش گفته که چنین تهدیدهایی از جمله خشونت‌های روانی است که سلامت روانی سعید را به خطر انداخته است.

بدون شک بی‌توجهی، جدا کردن بستر زناشویی، تهدید به تعدد زوجات، دیر آمدن و یا شب نیامدن بدون اطلاع، تهدید به گرفتن بچه‌ها و حتی کشتن آنها، تهدید به کشتن حیوانات خانگی و حتی صدمه زدن به آنها، بیرون کردن از خانه، لجبازی و شکاکتی نیز از جمله موارد خشونت روانی است و طیف گسترده‌ای از رفتارها از جمله چنین خشونت‌هایی محسوب می‌شود.

محدودیت و منع دیدن اقوام و فامیل، ممانعت از اشتغال و یا تحصیل از خشونت‌های رایج روانی است که مردان به دلیل قدرت بیشتر مالی و جسمی و قانونی آن را به کار می‌گیرند.

یکی از کاربران فیسبوکی خانه امن برای ما نوشته: شوهرم سرش را به دیوار می‌کوبد و یا وسایل خانه را پرتاب می‌کند. از هر اتاقی می‌گذرد در را به شدت به هم می‌کوبد و من همیشه در ترس و نگرانی از رفتارهای ناگهانی او هستم. به من اتهام خیانت می‌زند و تهدید به مرگ می‌کند و جلوی بچه‌ها به شدت به سر و صورتش می‌کوبد. این رفتار را با مادر پیرش هم انجام می‌دهد و این زن به شدت از او می‌ترسد.

یک بار نیمه شب که مادرش بیمار شده بود با وجود التماس من و بچه‌ها می‌گفت دروغ می‌گوید. شوهرم نمی‌خواست که او را به بیمارستان ببرد تا بالاخره من مجبور شدم به اورژانس زنگ بزنم.

قربانی مقصر نیست

دلایل متنوعی موجب اعمال خشونت کلامی و روانی از سوی خشونت‌گر می‌شود. دکتر فرید فدایی روانپزشک در گفتگو با خانه امن می‌گوید: چنین افرادی به دلایل مختلف می‌خواهند و یا احساس نیاز می‌کنند تا فرد دیگری را کنترل کنند. حسادت، فقدان اعتماد به نفس، ناتوانی در مهار خشم و هیجانات شدید، ابتلا به بیماری‌های روانی، فقدان آموزش و حتی احساس جبران موقعیت پایین‌تر مرد نسبت به زن، مصرف مواد مخدر، افسردگی و بیکاری و فقر و بسیاری عوامل دیگر در اعمال خشونت و خشونت روانی و کلامی موثر است. البته موقعیت فرهنگی جوامع و آموزش در اندازه بکارگیری خشونت روانی موثر است و حفظ برتری و موقعیت‌های مردانه نیز می‌تواند از جمله دلایل چنین رفتارهایی باشد.

وی معتقد است که افرادی که در خانه و جامعه با چنین شخصیت‌هایی زندگی می‌کنند باید بدانند مستحق چنین رفتارهایی نیستند و خود را مقصر ندانند. هیچ دلیلی نمی‌تواند اعمال خشونت را توجیه کند و یادگیری و تربیت و آموزش نیز می‌تواند به افراد حق دهد که خشونت را نسبت به دیگران اعمال کنند و به همین دلیل من معتقدم آموزش و رسانه می‌تواند موجب تغییر رفتار تعداد بسیاری از خشونت‌گران شود.

در این خصوص یک فوق تخصص روانکاوی با بررسی علل روانشناختی گرایش به خشونت اظهار داشت: گاهی خشونت توسط فرهنگ، تایید و یا تشویق می‌شود و حتی توسط خانواده به رسمیت شناخته شده و یک رفتار نرمال تلقی می‌شود. دکتر تورج مرادی در این باره می‌گوید: روانکاوان معتقدند هنگامی که نمی‌توانیم حرفمان را به کرسی بنشانیم توسط خشونت آن را اعمال می‌کنیم و این به معنای آن است که کسی که اقتدار درونی‌اش از بین رفته یا کم رنگ شده است ناچار است توسط خشونت خواسته‌اش را محقق کند.

این استاد دانشگاه بر این باور است که وقتی احترام به‌خود را یاد نگرفته‌ایم و از کودکی با احساس تحقیر زندگی کرده‌ایم به دیگران نیز طبعاً احترام نمی‌گذاریم و این بی‌احترامی را بر فردی که از خودمان ضعیف‌تر است مثل کودکمان اعمال می‌کنیم. این بی‌احترامی مثل یک عقده سرکوفته‌ی حل نشده در درون فرد باقی می‌ماند و هنگامی که فرد توسط عوامل بیرونی تحریک می‌شود آن را به شکل پرخاشگری و خشونت بیرون می‌ریزد.

این محقق ضمن اشاره به این که وقتی انسان قادر نباشد بر محیط کنترل داشته باشد این عدم کنترل را دلیل ضعف و ناتوانی خود تلقی می‌کند معتقد است: در چنین شرایطی فرد بیمار فکر می‌کند که دوست داشتنی نیست و غیرقابل احترام است و در چنین حالتی حتی احساس شرم نهفته در درون آدمی افزایش می‌یابد و در چنین شرایطی است که تخلیه کردن احساس شرم بوسیله کتک زدن و تحقیر کردن کسی که ما را خشمگین کرده‌است، فوق‌العاده ارضاکننده و تخلیه‌کننده است لذا این تجربه به کرات تکرار می‌شود. [1]

در نهایت باید گفت همه ما باید در مقابل خشونت و اشکال مختلف آن حساس باشیم و برای پیشگیری و مقابله با آن فعال باشیم. ما باید

بدانیم خشونت همیشه باز تولید می شود بنابراین اگر مادر یا پدری هستیم که از یکی از اشکال خشونت استفاده می کنیم به کودکان خود این پیام را می دهیم که آن ها نیز مجاز به چنین رفتاری هستند. کودکان از ما یاد می گیرند و از ما تقلید می کنند و همان پیام را به جامعه منتقل می کنند.

[\[۱\] آفتاب ایران](#)